

جناب قدّوس

فاروق ایزدی نیا

نسخه اصل فارسی



جناب قدّوس

فاروق ایزدی نیا

مقدمه

در هر دوری از ادوار، نفوس مقدّسه‌ای از شدت قربیت به ساحت الهی، در زمره مشاهیر و اعظم امر قرار می‌گیرند. اگرچه، علیرغم تمام عظمت و بزرگواری، هرگز از مرحله عبودیت عدول نتوانند نمود. چه که اهل بهاء اعتقاد دارند که هر عالم اختصاص به رتبه‌ای دارد که مادون آن قادر به ورود به آن عالم نیستند ولو این که از لحاظ تقدّس و تعالی به اعلی مدارج برسند. چه که عالم حق، مختصّ ذات غیب منیع لایدرک است و همه در ساحت او معدوم محسوبند. عالم امر مختصّ به مشیت اولیه و مظاهر اوست که شامل جمیع مظاهر ظهور خداوند است. عالم خلق مختصّ بندگان الهی است و احدی از آنها قادر به ورود به عالم امر نتواند بود. لهذا، در پرتو این مطلب، می‌توان نگاهی به حیات حضرت قدّوس انداخت و ایشان را در پرتو آثار مبارک که مورد بررسی قرار داد.

وضعیت ظاهر و رفتار جناب قدّوس

می‌دانیم که جناب قدّوس در طهران به منزل حضرت بهاءالله رفته و با جناب کلیم ملاقات داشته است. وضعیت ظاهر جناب قدّوس را جناب کلیم برای جناب نبیل توضیح داده‌اند و چنین ثبت شده است، "قدّوس دارای طلعتی جمیل و اندامی جاذب و محبتی شدید بود. حتی اشخاصی که به امور دینی



ORIGINAL

اهمیت نمی دادند قدّوس را دوست می داشتند و مجذوب او می شدند و از رفتار و گفتارش در عجب بودند. یک روز دیدم وضو می گرفت و نهایت دقت را در انجام وضو مراعات می کرد که کمتر شخصی به درجه او این همه دقت روا می داشت. قدّوس جوانی بود که مجسمه طهارت و پاکیزگی و فروتنی و افتادگی بود." (مطالع الانوار، ص 173)

در جای دیگر از مطالع الانوار آمده است، جناب قدّوس در بارفروش "با طبقات مختلفه مردم معاشرت می کرد. همه او را دوست می داشتند و از حسن رفتار و کثرت معلومات و اتّسع دایره معارفش در عجب بودند." (همان، ص 248)

در کلام فوق راجع به افتادگی جناب قدّوس سخنی به میان آمده است. در خضوع و خشوع جناب قدّوس همین بس که وقتی حضرت بابالباب به امر حضرت ربّ اعلی به صفحات مازندران سفر کرد تا گنج مازندران را بیابد، به منزل جناب قدّوس وارد شد. جناب قدّوس در بارفروش، در منزلی که متعلّق به پدرشان بود، سکونت داشتند. جناب قدّوس با ابراز مسرت در کمال محبت از جناب بابالباب پذیرایی کرد. خدمات مهمان را شخصاً انجام می داد. وقتی جناب ملا حسین وارد شد، "قدّوس پای او را شستشو داد و گرد و خاک سفر را از لباس او دور کرد. احبّاء که به ملاقات او آمدند، در محضر آنان نسبت به ملا حسین نهایت احترام را مجرّاً داشت و نسبت به او اظهار خضوع می نمود. شب اول ورود ملا حسین، قدّوس به اعزاز ورود او جمعی از احبّاء را دعوت کرد و ضیافت شایسته ای از آنها بنمود." (همان، ص 248)

در طی گفتگوهای شبانه، جناب ملا حسین به جناب قدّوس گفت که حضرت باب او را مأمور کرده اند که در مازندران گنج پنهان الهی را بیابم و آن گنج پنهان دستور لازم را به من خواهد داد. جناب قدّوس کتابی خطّی به او دادند و فرمودند بعضی از صفحات این کتاب را مطالعه کنید. در اثر مطالعه این کتاب تغییر عجیبی در ملا حسین ایجاد شد. کلمات کتاب او را سخت مسحور ساخت. جناب ملا حسین "در حینی که کتاب را از دستش به زمین می گذاشت فرمود سرچشمه ای که مؤلف این کتاب از آن استفاضه نموده وحی الهی و منبع اصلی است. و چون از هویت مؤلف کتاب استفسار کرد، جناب قدّوس ساکت و صامت بود. ملا حسین دریافت که صاحب این کلمات خود جناب قدّوس است. بی اختیار از جا برخاست و در آستانه در ایستاد و با خضوع تمام و احترام کامل گفت، "گنج پنهانی را که حضرت باب به من وعده فرموده بودند آشکار شد. الآن در مقابل چشم من قرار دارد." (همان، ص 250)

به این ترتیب، جناب قدّوس که به قول جناب باب‌الباب "مظهر قوّت و آیت جلالت و عظمت" حضرت اعلی است، آنقدر در مقابل جناب باب‌الباب خضوع و فروتنی پیشه کرد که ابتدا مقام و عظمت ایشان بر جناب ملاً حسین مجهول بود.

مقام جناب قدّوس

شاید بتوان گفت که مقام جناب قدّوس از نحوه ایمان آوردن ایشان به حضرت ربّ اعلی معلوم باشد. چه که ایشان بدون آن که کلامی گفته شود، حضرت اعلی را از پشت سر شناخت. در تاریخ چنین آمده است که حضرت اعلی "یک شب فرمودند که هفده نفر مؤمن شده‌اند، یک نفر باقی است که فردا خواهد آمد. فردا عصر، در موقعی که باب‌الباب با هیکل مبارک به منزل می‌رفتند، جوانی به ملاً حسین رسید که معلوم بود همان حین از سفر رسیده. ملاً حسین را در آغوش کشید و از محبوب عالمیان پرسید. ملاً حسین مطابق دستوری که داشت جوابی نداد و جوان را برای استراحت دعوت نمود و فرمود صبر کنید من شما را راهنمایی خواهم نمود. جوان دعوت ملاً حسین را نپذیرفت و به حضرت باب اشارت کرد و به ملاً حسین گفت چرا مرا از حقیقت امر دور می‌سازی. در شرق و غرب عالم جز این بزرگوار دیگری مظهر امر الهی نیست (اشاره به حضرت اعلی بود). ملاً حسین شرح قضیه را به حضور مبارک عرض کرد. فرمودند تعجب مکن. در عوالم روح با او مکالمه کردیم. ما منتظر او بودیم. برو او را نزد ما بیاور. پس از آن آن جوان به حضور مبارک رسید و جزو حروفات حیّ منسلک شد. اسم آن جوان ملاً محمدعلی بارفروشی ملقب به قدّوس بود که در حین ایمان و عرفان که در شیراز به حضور مبارک رسید بیست و دو سال از عمرش گذشته بود." (مطالع الانوار، ص 62)

امّا، با استناد به بیان مبارک حضرت ربّ اعلی بهتر می‌توان به مقام حضرت قدّوس پی برد. حضرت اعلی در زیارت‌نامه‌ای که بعد از شهادت آن حضرت عزّ نزل یافت چنین فرمودند، "تعرّجَت فی الإبداعِ الی افقٍ ما سَبَقَكَ مِنْ أَحَدٍ وَ اسْتَقَلَّتْ فَوْقَ كَرْسِي عَرْتِكَ فِي أَعْلَى افقِ الرِّضْوَانِ حَيْثُ لَمْ يَكُنْ فِي عِلْمِ اللَّهِ اَعْلَى مِنْهُ." و در همان توفیق مبارک درباره مصیبت ایشان می‌فرمایند، "فَقَدَّ عَظَمْتَ مَصِيبَتَكَ حَيْثُ فَقَدَ انْقَطَعَتْ عَنِ الإِقْتِرَانِ بِهَا كُلِّ المَصَائِبِ مِنْ كُلِّ المَمَكَّاتِ وَ تَرَفَعْتَ رِزِيَّتَكَ عَلِي مَقَامِ فِرْقَتِ الرِّزَايَا عَنِ الذِّكْرِ مَعَهَا مِنْ كُلِّ المَمَكَّاتِ." و در همان اثر مبارک می‌فرمایند، "لم تزل و لا تزال كُنْتَ فِي عِلْوِ القُدُسِ وَ الجَلالِ وَ لا تزال اَنْتَ لِتَكُونَنَّ فِي سَمَوِّ القُدُسِ وَ الجَمالِ." (ظهورالحق، ج 3، ص 335 / متن کامل زیارت‌نامه در جلد اول تاریخ شهدای امر، تألیف جناب ملک خسروی، ص 14-412، درج شده است.)

در بیان فارسی (واحد چهارم، باب هجدهم) می‌فرمایند، "و کسی که او را می‌شناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد بر او گذشت که خداوند به او مباحات فرمود در ملاً اعلیٰ به انقطاع او و اخلاص او در رضای او. نه این است که بر او فضل خاصی شده؛ بلکه همان فضل در حق کلّ شده ولی کلّ خود را محتجب داشته از آن فضل."

مقصود از اشاره به هشت واحد که در ظلّ حضرت قدّوس است و در آثار طلعات مقدّسه دور بهائی نیز تکرّر ذکر یافت، هشت واحد مرایا است. زیرا در ظلّ هر یک از حروف حیّ هجده واحد مرآت بودند که با خود آن حرف حیّ یک واحد را تشکیل می‌دادند.

این مقام در اثر قربیت حضرت قدّوس بود که در وصف ایشان می‌فرمایند، "به عدد هشت واحد از مرآت‌الله بر مقعد خود بوده و از شدّت نار محبت‌الله کسی قدرت بر قرب به هم نرسانده." (بیان حضرت اعلیٰ منقول در لوح جمال مبارک، مائده آسمانی، ج 7، ص 86)

توصیفی که جمال مبارک از جناب قدّوس می‌فرمایند بسیار زیبا و دلربا است. طلعت ابهی در لوحی خطاب به ایادی امرالله، جناب ملاً صادق مقدّس، می‌فرمایند، "طوبی لک، یا اسمی، بما مرّت علیک نسماّت القمیص من یوسف العزیز الذی سمی بحمد قبل علی و اِنَّه لَسَمی باسمنا القدّوس فی ملاً اعلیٰ و بالسّبوح فی مدائن البقاء و بكلّ الأسماء فی ملکوت الأسماء و به ظهر سلطنتی و اقتداری ثمّ عظمتی و کبریائی لو أنتم من العارفين. و رَشَحْنَا عَلَیْهِ مِنْ هَذَا الْبَحْرِ مَا أَخَذَهُ دُونِي وَ قَلْبُهُ عَنْ مَغْرِبِ السَّكُونِ إِلَى مَشْرِقِ الْإِهْتِزَازِ إِلَى أَنْ فَدَى نَفْسَهُ فِي سَبِيلِي وَ بِذَلِكَ اسْتَفْرَحَ ذَاتَهُ وَ بَكَتْ عَیُونَ الْمُقَرَّبِينَ. طوبی لک بما شَرَفَتْ بِلِقَائِهِ وَ سَمِعَتْ نِعْمَاتِهِ وَ آتَتْ بِنَفْسِهِ الْمَظْلُومِ الْغَرِيبِ. إِذَا يَكُونُ حَاضِرًا تَلْقَاءَ الْعَرْشِ وَ يَبْكِي عَلَي نَفْسِي بِمَا وَرَدَ عَلَيَّ مِنْ جُنُودِ الشَّيَاطِينِ." (پیک راستان، ص 6)

برای آن که بدانیم جمال مبارک به چه کسی می‌فرمایند خوشا به حالت که به حضور جناب قدّوس مشرف شدی، باید یکی دو نکته راجع به جناب ملاً صادق مقدّس ذکر شود. ایشان از اعظم و بکار مؤمنین دور بابی است که از یراعه عظمت حضرت بهاء‌الله به عنوان "اسم‌الله" مفتخر و از قلم حضرت عبداله‌بهاء به مقام ایادی امرالله ارتقاء یافته است. نحوه ایمان آوردن ایشان گویای صفای قلب و عرفان ذاتی حضرتش است. وقتی جناب ملاً حسین خبر از ظهور موعود داد، ایشان "آنچه اصرار فرمود که اسم ایشان چیست، جناب ملاً حسین نفرمود و تعیین شخصی نمود و اظهار نداشت. از قضا در همان ليله جناب مقدّس در خانه یکی از اصحاب و احباب حقیقی صمیمی خود موعود بود. نظر به اتحاد و یگانگی

با مهمان و میزبان، جناب ملا حسین را همراه بردند و در آن مجلس هم هر قدر به نجوا از ایشان رجا فرمود که اسم مبارک او را بگویند ممکن نشد. ناچار جناب مقدّس از کثرت انقلاب و اضطرابی که داشت از صاحب‌خانه محلّ خلوتی خواست. او هم اجابت نمود. در آن محلّ تشریف برده فرمودند تا من خودم در این خانه را نزنم کسی به بیت در نیاید. در آن بیت که فی‌الحقیقه معراج ایشان بود وارد و قریب دو تا چهار ساعت به گریه و نوحه و ندبه و تضرّع و ابتهالی که فوق آن متصوّر نه مشغول و از حق سائل و آمل که هیکل مقدّس مظهر ظهور خود را بر ایشان ظاهر و معلوم فرماید. بعد عین تقریر حضرت ایشان بلاواسطه این بود که نقطهٔ اولی ظاهر و حاضر شده و من او را به چشم ظاهر دیدم و یقین نمودم که این همان سید بزرگوار است که در کربلای معلّی دیده و کَرّه بعد کَرّه مشرف شده‌ام. بعد از معاینه و مشاهدهٔ انوار جمال بی‌مثال او از دل شاکر و به لسان سر و سرّ خود در مقام خطاب به او کلمهٔ "بک عرفتک و أنت دللتنی الیک و لو لا أنت لم أدر ما أنت" ذاکر شده پس از ده دقیقه تبسمی فرمود و از نظر غائب شدند. (پیک راستان، ص 376)

از حضرت عبدالبهاء راجع به این مشاهده و معاینه سؤال کردند. هیکل مبارک در جواب فرمودند، تا کسی به آن مقام از توجّه و تجرّد و انقطاع نرسد، درک آن و امثال آن ممکن نیست و بعد فرمودند انسان به سبب فی‌الجمله انقطاع و تجرّدی که در خواب از برای او حاصل می‌شود چه عواملی طیّ می‌نماید و به چه مقامات از مکاشفه و شهود می‌رسد و این توجّه و توسّل به حقّ و تجرّد و انقطاع از غیر او در بیداری آیات و آثار و نتایج کشفیاتش هزار درجه بیش از عوالم نوم است. (همان)

ماجرای ستم دیدن ایشان در سبیل الهی، همراه با جناب قدّوس و جناب ملا علی‌اکبر اردستانی و عکس‌العمل حضرت اعلیٰ به آن شنیدنی است:

"از جمله اوامر و احکامات منزله در آن این بود که حضرت اسم‌الله الأصدق از مسجد ذوالفقار به مسجد شمشیرگرها که جنب بیت مبارک است تشریف برده در آنجا نماز جماعت بگزارند و قبله را خود آن بیت قرار و به آن سمت توجّه نمایند و در آن مسجد حکم "أشهدُ أنّ علیاً قبل نبیل مظهر نفس‌الله" را نوشته به مکبّر داده که در اذان بلند بگویند و اسم مبارک را مرتفع سازد و در آنجا آیات احسن‌القصص را در منبر درس بگویند.

جناب مقدّس اطاعتاً لأمرالله امر فرمود چون آن مسجد کوچک بود و جمعیت زیاد، تمام فضای آن مسجد را حصیر نمودند و بعد به آنجا تشریف برده "أشهدُ أنّ علیاً قبل نبیل مظهر نفس‌الله" را مرقوم داشته به چند نفر مکبّر داده که به صوت جلی در اذان بگویند و بعد مشغول صلوة شده در صورتی

که جمع کثیری از هر قبیل اقتدا نموده قبله را به کلی به سمت بیت مبارک منحرف نمود و بعد از فراغت در صلوة حسب الامر آیات احسن القصص را که من جمله این آیه شریف است، "یا ایها الملوک و أبناء الملوک انصرفوا عن مُلکِ الله جمیعکم" مشروحاً بیان فرموده تا پنج یا سه یوم بدین منوال عامل و امر الهی را چهاراً به عموم اهالی آن ارض رساند. (پیک راستان، ص 377)

بعد از این قضیه بود که حسین خان حاکم شیراز جمعی از علما را جمع کرد و جناب مقدّس را هم دعوت کرد و در آنجا از کمّ و کیف قضیه پرسید و معنای آن آیه احسن القصص را پرسید و چون جواب شنید خشمگین شد و گفت، "یعنی محمدشاه سلطنت نکند مگر بعد از اذن این شخص؟" جناب مقدّس هم فرمود، "مگر کره ارض به هم می خورد اگر محمدشاه سلطنت نکند مگر به اذن صاحب مُلک؟" حاکم دستور داد ایشان را برهنه کردند، پانصد یا هفتصد تازیانه زدند و محاسنش را سوختند و با جناب قدّوس و جناب ملا علی اکبر اردستانی امر به حبس و زنجیر نمود و بعد هر سه را مهار کرده صورتشان را سیاه نموده در کوچه و بازار گرداندند و انواع و اقسام اذیت و آزار روا داشتند و بعد از شهر اخراج کردند.

"بعد از خروج از شیراز در سعدیه به حضور نقطه اولی مشرف شدند. چه، این قضیه مؤلمه مصادف بود با مراجعت آن حضرت از بوشهر و ورود ایشان در سعدیه و بعد از تشرّف در همان شب نقطه اولی ایشان را مراجعت به بیت خود داده حین ورود در بیت دست را به گردن جناب مقدّس حمایل فرموده های های به صوت جلی گریستند و فرمودند من نمی دانم به کدام چشم به صورت شما نظر کنم و در طیّ بیانات و اظهار عنایات و ذکر قابل از صدمات وارده بر ایشان ... فرمودند این حسین خان همان شمر است که در این ظهور به اسم حسین ظاهر و مبعوث شده است." (همان، ص 9-378)

حال، چنین نفس مقدّسی را حضرت بهاء الله می فرماید خوشا به حالت به حضور قدّوس مشرف شدی و مدّتی را با او مانوس بودی و کلام او را شنیدی. در همین قیاس ساده می توان پی به عظمت مقام قدّوس برد.

جناب قدّوس و حضرت بهاء الله

از شواهد و قرائن می توان به قطع یقین استنباط نمود که جناب قدّوس به عظمت مقام حضرت بهاء الله پی برده بود و حضرت بهاء الله نیز در بیانی خطاب به جناب ورقا می فرماید، "حضرت مبشّر یعنی نقطه اولی روح ما سواه فداه در ایام توجه به ما کو بر حسب ظاهر مستوراً عن الكلّ به شرف لقا فائز و حضرت قدّوس علیه من کلّ بهاء ابهه مکرر فائز. در سفر ارض خاء مخصوص ایشان را طلبیدند و اشهر

معدودات در حضور به لقا فائز. ایشان و حضرت باب اعظم [جناب ملا حسین بشروئی] علیه من کل بهاء ابهه را حضرت نقطه روح ما سواه فداه به اسم اول و آخر نامیده‌اند و همچنین به اول وارد و آخر نازل تعبیر فرموده‌اند و بشارت این ظهور را به هر یک داده‌اند." (مائدة آسمانی، ج 4، ص 154)

بنابراین، حضرت نقطه اولی بشارت ظهور حضرت بهاء الله را به جناب قدوس داده بودند و طبق همین نص بارها جناب قدوس به حضور مبارک مشرف شده است. در واقعه بدشت، که ذیلاً در بیان حضرت عبدالبهاء به آن اشاره خواهد شد، جناب قدوس در حضور مبارک به نهایت احترام حضور داشت. القابی که در واقعه بدشت داده شد، که به ظاهر از سوی حضرت اعلی بود، در واقع از قلم حضرت بهاء الله عزّ نزول یافت، مانند طاهره و قدوس. چه که وقتی "بعضی از هم‌مسلمان قشری و محافظه کار جناب طاهره، وی را به بی‌پروایی و خرق رسوم و عادات متداوله متهم نموده شکایت به حضرت باب بردند، هیکل مبارک در جواب چنین فرمودند، «درباره کسی که لسان قدرت و عظمت او را طاهره خوانده است من چه می‌توانم بگویم...»" (بهاء الله، شمس حقیقت، ص 60)

زمانی که جمال مبارک به قلعه تشریف بردند تنها نقص قلعه را غیبت حضرت قدوس در جمع اصحاب دانستند. وقتی جناب ملا مهدی خوبی با چند تن از اصحاب به امر حضرت بهاء الله برای آزادی جناب قدوس از چنگ میرزا محمدتقی مجتهد ساری رهسپار شد جناب بابالباب به اصحاب قلعه فرمودند، "حضرت قدوس به زودی تشریف خواهند آورد. شما باید همان احترامی را که به حضرت باب می‌کنید درباره حضرت قدوس مراعات کنید. من کوچک‌ترین بندگان حضرت قدوس هستم. هرچه را او بفرماید بدون تردد باید اطاعت کنید. اگر اطاعت نکنید یا اجرای فرمایش او را به تأخیر بیندازید بر خلاف دیانت رفتار کرده‌اید. هیچ‌یک از شما نباید در حضور او حاضر شوید مگر این که شما را احضار کند. به میل خود هیچ وقت رفتار نکنید. ببینید میل جناب قدوس چیست. همانطور رفتار کنید. برای بوسیدن دست و پای جناب قدوس اقدام نکنید. زیرا قلب پاک و طاهر او اینگونه رفتارها را دوست ندارد. باید با ایشان طوری رفتار کنید که اسباب سرافرازی من باشد. همه مطیع او باشید." (مطالع الانوار، ص 357)

این توقیر و احترام، اگرچه ریشه در ملاقاتی داشت که قبلاً جناب بابالباب با جناب قدوس داشتند، اما توصیه‌های جمال مبارک در آن تأثیر به‌سزایی داشت. نحوه استقبال اصحاب قلعه از جناب قدوس نیز فی‌نفسه گویای تأثیر توصیه‌های جمال مبارک و جناب بابالباب در آنها است:

"اصحاب قلعه چون مژده تشریف فرمایی قدّوس را به قلعه شنیدند به جوش و خروش آمدند. جناب قدّوس چون نزدیک قلعه رسیدند یک نفر را به قلعه فرستادند که ورود ایشان را به اصحاب اعلان کند. این مژده قوای اصحاب را تجدید کرد. جناب ملا حسین با شور و نشاط شدیدی به همراهی صد نفر از اصحاب به پیشباز قدّوس رفتند. این صد نفر هر کدام دو شمع در دو دست خود گرفتند. جناب ملا حسین بشخصه آن شمع‌ها را روشن کردند و به اصحاب فرمودند به پیشباز قدّوس بروند. روشنایی شمع‌ها تاریکی شب را از بین برد... جناب قدّوس در بین اصحاب مانند ماه در بین ستارگان می‌درخشیدند. اصحاب در ضمن سیر اشعار می‌خواندند، به مدح و تحمید لب می‌گشودند و همه با هم با کمال فرح و نشاط جمله «سُبْحَ قَدّوس رَبِّنا وَ رَبِّ الملائِکَةِ وَ الرُّوحِ» را به صدای بلند تکرار می‌کردند." (مطالع الانوار، ص 360)

نکته مهم در ورود جناب قدّوس به قلعه این است که وقتی از اسب پیاده شدند تکیه به ضریح مقبره طبرسی کرده فرمودند، "بقیة الله خیر لکم ان کتم مؤمنین." مقصود جناب قدّوس از بقیة الله حضرت بهاء الله بودند. زیرا به شهادت جناب میرزا محمد فروغی، "این آیه قرآن را خواندند بعد اسم حضرت بهاء الله را بردند. سپس به ملا حسین توجه فرموده و از ایشان درباره حضرت بهاء الله جویا شدند." (مطالع الانوار، ص 1-360) در قرن بدیع نیز حضرت ولی امرالله تأیید فرمودند که مقصود جناب قدّوس از آن عبارت حضرت بهاء الله بوده است.

کار دوم جناب قدّوس آن بود که، "چند خطبه به ملا حسین دادند و فرمودند آنها را برای اصحاب قرائت نماید. خطبه اول مخصوص حضرت باب بود. خطبه ثانی مخصوص حضرت بهاء الله بود. خطبه سوم درباره جناب طاهره بود." جناب فروغی حکایت کرده‌اند که، "ما از ملا حسین سؤال کردیم که در خطبه دوم اشاراتی درباره حضرت بهاء الله وارد شده با این که ایشان در لباس اعیان هستند و لباس اهل علم راندارند. این سؤال ما به حضور جناب قدّوس معروض گشت. ایشان فرمودند مطمئن باشید در وقت معین سر این مسئله آشکار خواهد شد. هیچ یک از ما در آن اوقات به مقام حضرت بهاء الله عارف نبود و به حقیقت اشارات وارده در خطبه آگاه نبودیم." (همان). در خطبه مزبور راجع به سنه ثمانین ذکر شده بود. زیرا جناب ملا حسین به جناب فروغی گفته بود، "عقل خود را از این امور حیرت‌آور پرداز و با کمال خلوص قلب برای خاطر خدا با من همراه شو تا جام شهادت را بیاشامیم. آن وقت می‌توانی بفهمی که مقصود از سنه ثمانین چیست. در آن سال بهترین امور و محبوب‌ترین اشیاء در جهان ظاهر خواهد شد و آشکار خواهد گشت ولی اینک آن رمز بر تو پوشیده است." (همان، ص 362)

به این ترتیب مشخص است که جناب قدّوس به مقام حضرت بهاء الله واقف بود و در خطبه مزبور به نحوی به این مقام اشاره کرده است.

جناب قدّوس در آثار حضرت عبدالهّاء

حضرت عبدالهّاء در کمال احترام و توقیر از جناب قدّوس یاد می کنند. در لوح عمّه اشارتی به جناب قدّوس دارند و بر عظمت مقام ایشان تصریح و تأکید دارند. واقعه بدشت را در لوحی اینگونه تشریح می فرمایند:

"منزل اول باغی بود در نهایت طراوت و لطافت طاهره با احباب به آنجا رسیدند و جمال مبارک نیز تشریف بردند و آن شب را در آنجا ماندند. صبحی طاهره را با احباب با تپّه و تدارکی مفصل به بدشت فرستادند بعد از چند روز جمال مبارک نیز تشریف بردند چون به بدشت رسیدند جناب قدّوس از سفر خراسان مراجعت نموده بود ایشان نیز به سمت بدشت آمدند ولی مخفی بودند. در بدشت میدانی بود و آب جاری داشت از دو طرف باغ بود جناب قدّوس در باغی مخفی بودند و طاهره نیز در باغی دیگر منزل داشت. از برای جمال مبارک در آن میدان خیمه زده بودند و اصحاب جمیعاً در آن میدان در خیمه ها منزل داشتند. شبها جمال مبارک و جناب قدّوس و طاهره ملاقات می نمودند جمال مبارک با آنان قرار قطعی فرمودند که در بدشت حقیقت امر اعلان گردد ولی یوم مخصوص تعیین نشده بود. تصادفاً جمال مبارک علیل شدند جناب قدّوس به محض اینکه خبر یافت از خفا بیرون آمد و به چادر جمال مبارک وارد شد طاهره خبر فرستاد که جمال مبارک را یا به باغ من آرید و الا من خواهم آمد جناب قدّوس گفتند احوال مبارک خوش نیست نمیشود تشریف بیاورند و این اشاره بود. طاهره وقت را غنیمت شمرد برخاست از توی باغ بی حجاب بیرون آمد رو به چادر مبارک نعره زنان آمد و میگفت آن نقره ناقور منم و نفخه صور منم به همین قسم فریاد کنان به چادر مبارک آمد. به محض ورودش جمال مبارک فرمودند سوره اذا وقعت الواقعة قرآن را بخوانید و آن سوره حکایت قیامت است و قیامت اعلان شد و چنان وحشت و دهشت جمیع احبّاء را فرو گرفت که بعضی فرار نمودند و بعضی واله و حیران شدند و برخی زار زار گریستند بعضی چنان مضطرب شدند که بیمار گشتند. حتی حاجی ملا اسمعیل چنان پریشان شد که از شدت وحشت و دهشت سر خودش را برید ولی بعد از چند روزی سکون و قرار حاصل شد تشویش و اضطرابی نماند و اکثر فراریها نیز دوباره ثابت شدند و مسئله بدشت منتهی شده." (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 20)

در لوحی راجع به بشارت حضرت اعلیٰ به ظهور حضرت بهاءالله که مبدا به واحد بیانی محتجب شوند، نام جناب قدّوس را که یکی از اعظم بایه است مطرح می‌فرمایند: "با وجود آن که حضرت اعلیٰ به صریح عبارت و مسلّمی در نزد عموم در غیاض بیان و ریاض تبیان مانند غضنفر الهی فریاد می‌فرماید ایّاک ایّاک ان تحتجب بالواحد البیانی او بما نزل فی البیان. از جملهء ما نزل فی البیان مکتب من یظهره الله است و از این بهتر که می‌فرماید به واحد بیان از او محتجب مشو و واحد بیان ذات مقدّس و هجده حروف حیّ است. از جملهء حروف حیّ حضرت قدّوس است که به نصّ حضرت اعلیٰ سیزده واحد مرآت در ظلّ اوست. می‌فرماید ملاحظه به واحد بیانی نکن که مؤمن به من یظهره الله می‌شوند یا نمی‌شوند این از شدّت تأکید است و فرط تشویق تا نفسی بهانه نکند که فلان شخص مرآت مشخص است و فلان نفس آیت مصوّر و فلان ذات رایت مجسم و چون ایمان نیاوردند لهذا ما نیز مجبور بر انکار و ناچار بر استجباریم." (همان، ص 213)

جناب قدّوس در آثار حضرت ولی امرالله

حضرت ولی امرالله در توقیعی می‌فرماید، "جوهر تقدیس و ساذج تنزیه، طلعت قدّوس، اسم الله الآخر، که به لقب نقطهٔ آخری در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ کلّ الطّعام از قلم مالک انام ملقب و به شهادت منزل بیان به عدد هشت واحد از مرآت الله بر مقعد خود بوده و از شدّت نار محبت او کسی قدرت بر قرب به هم نرسانده و در تفسیر صاد صمد پانصد هزار بیت از قلم معجز شیمش صادر، جسد مطهر چنین نفس مقدّسی را اشرار به تحریک اشقیّی الأشقیاء، سعید العلماء، در مدینهٔ بارفروش قطعه قطعه نمودند و در آتش بینداختند." (توقیعات مبارکه خطاب به احبّای شرق، ص 121)

و در کتاب قرن بدیع (ص 128) چنین مسطور، "اشرف و اقدم آن ذوات مقدّسه جناب قدّوس است که از لسان طلعت اعلیٰ به لقب اسم الله الآخر ملقب و از یراعة مقدّسهٔ حضرت بهاءالله در لوح مبارک کلّ الطّعام به عنوان جلیل و شامخ نقطهٔ آخری موصوف و در لوح دیگر صاحب مقامی رفیع بعد از مقام منیع حضرت مبشّر منعوت گردیده است و باز در یکی از آثار منزلهٔ یکی از دو فرستادهٔ عظیم که در قرآن کریم به بیان "إذ أرسلنا الیهم اثنین فکذّبوهما" مذکور، خوانده شده است. آن وجود مبارک در کتاب مستطاب بیان به شرف مصاحبت هیکل اطهر در سفر حجّ و نفس مقدّسی که هشت واحد از مرایا در ظلّش مستظلّ تجلیل گشته و در علو شأن و سمو تقدیسش این بیان جلیل از قلم ربّ جلیل نازل قوله العزیز: «خداوند به او مباحثات فرمود در ملأ اعلیٰ به انقطاع او و اخلاص او در رضای او.» حضرت عبدالبهاء آن روح مجرد را «قر هدایت» نامیده و حضرت یوحنا در مکاشفات خویش طلوعش را یکی از دو «شاهد» مقدّس که قبل از مزی «وای دوم» «روح حیات» از جانب خداوند بدیشان

نازل خواهد گردید ستوده است. چنین نفس بزرگواری که به چنین شئون و مناقب عالیّه روحانیّه مطرّز و به چنین کمالات و مواهب الهیّه مفتخر و معزّز است در عنفوان جوانی و ربّعان شباب در سبزه میدان بارفروش جام فدا نوشید و به مصیبت و بلا و زجر بی‌منتہایی مبتلا گردید که به شہادت حضرت بہاءاللہ حضرت روح در اشدّ احیان کہ در چنگال اهل طغیان قرار داشت بدان حدّت و ہیبت مشاہدہ نموده بود.

بشارات کتب مقدّسه بہ جناب قدّوس

حدّاقّل در دو مورد می‌توان بشاراتی را در کتب مقدّسه سالفہ یافت کہ بہ جناب قدّوس اشارہ دارد. اوّل در کتاب مکاشفات یوحنا، باب یازدهم است کہ می‌فرماید، "بہ دو شاہد خود خواہم داد کہ پلاس پوشیدہ مدّت ہزار و دوست و شصت روز نبوت نمایند." حضرت عبدالہاء می‌فرماید، "مقصود از این دو شاہد حضرت محمّد رسول اللہ و جناب علی بن ابی‌طالب است." (مفاوضات، ص 37) بعد آمدہ است کہ، "آن وحش کہ از ہاویہ بر می‌آید با ایشان جنگ کردہ غلبہ خواہد یافت و ایشان را خواہد کشت." در تبیین آن از قلم میثاق آمدہ است، "مقصود از این وحش بنو امیہ است کہ از ہاویہ ضلالت ہجوم نمودند و همچنین واقع گشت کہ بنو امیہ بر شریعت محمّدیہ و حقیقت علویہ کہ محبت اللہ باشد ہجوم نمودند." در مکاشفات ذکر شدہ کہ، "آن دو شاہد را خواہد کشت" کہ در تبیین ذکر شدہ یعنی حیات روحانی ایشان را در میان ملتّ محو خواہد کرد." و سپس بعد از مدّت 1260 سال کہ دور اسلام است، دوبارہ روحی بہ آن جسد آمد و "دوبارہ آن تعالیم الهیہ و فضائل و کمالات رحمانیہ و فیوضات روحانیہ بہ ظہور حضرت اعلی و تبعیت جناب قدّوس تجدید شد و نفحات قدس وزید و انوار حقیقت تابید و موسم بہار جان‌پرور رسید و صبح ہدایت دمید. آن دو جسم بی‌جان دوبارہ زندہ شدند و این دو بزرگوار، یکی مؤسس و دیگری مروج، قیام کردند و دو چراغدان بودند. زیرا بہ نور حقیقت جہان را روشن نمودند." (مفاوضات، ص 41-42) بہ این ترتیب مشخص می‌شود کہ نورانیت حضرت اعلی و حضرت قدّوس سبب روشنایی عالم گشت.

بشارت دیگر در کتاب قرآن است. در قرآن کریم، سورہ یس (آیہ 14) بیانی است کہ در آثار مبارکہ بہ صور مختلف ذکر شدہ است. در این آیہ آمدہ است، "إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسَلُونَ." یکی از موارد استناد بہ آن چنین است کہ یکی از احباء الهی از حضرت بہاءاللہ از معنای این آیہ پرسید. در جواب او فرمودند، "و اما ما سئلت عن اللہ ربّک فیما نزلناہ من قبل علی محمّد عربیّا، فاعلم بأنّ أوّل ما بعثناہ بالحقّ فهو علیّ قد أشرقناہ عن أفقّ الفارس و أنزلناہ علی ظلّی

الرَّوحِ مِنْ سَمَاءٍ عَزَّ عَلَيَّا وَ آخَرَ مَا بَعَثْنَاهُ فَهُوَ أَيْضاً عَلِيٌّ وَ سَمَّيْنَاهُ فِي الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِاسْمِنَا الْقُدُّوسِ إِنْ أَنْتَ بِذَلِكَ عَلِيمًا وَ عَزَّزْنَاهُمَا بِهِذَ الْجَمَالِ الَّذِي ظَهَرَ بِالْحَقِّ وَ أَشْرَقَ عَنِ الْأَمْرِ بِسُلْطَانٍ مَبِينًا وَإِنَّا لَوْ نَرِيدُ أَنْ نَفْسَرَ لَكَ تِلْكَ الْآيَةَ لِنِكْفِيهِ الْمَدَادَ وَ لَا الْأَقْلَامَ وَلَكِنْ اخْتَصَرْنَا بِمَا فَسَّرْنَا لَكَ لِإِنَّا نَكُونُ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ فِي أَمْرٍ عَظِيمًا وَ لَمَنْجِدِ الْفُرْصَةَ وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ لِنَفْسِرَهَا وَ نَفْصَلُهَا رَحْمَةً مِنْ لَدُنَّا عَلَيْكَ وَ إِنْ رَحِمْتِي عَلَيْكَ كَثِيرًا" (مائدة آسمانی، ج 4، ص 88 / مضمون بیان مبارک به فارسی: و این که از خداوند پروردگارت درباره آنچه که از پیش بر محمد عربی نازل کردیم سؤال نمودی، پس بدان که اول کسی که بحق مبعوث کردیم علی بود که از افق فارس اشراق کرد و او را بر سایه‌هایی از روح از آسمان عزت بلندمرتبه نازل کردیم و دیگر کسی که برانگیختیم، او نیز علی بود که او را در ملاء اعلی به اسم قدوسمان نامیدیم اگر تو به آن آگاه باشی و آن دورا عزت بخشیدیم به این جمالی که به حق ظاهر شد و از افق امر در کمال عظمت آشکار اشراق نمود و اگر بخواهیم که این آیه را برای تو تفسیر کنیم نه مداد کفایت کند و نه قلم‌ها بسنده نماید. اما به آنچه که برایت تفسیر نمودیم اکتفا و اختصار نمودیم زیرا در این روزها در کار بزرگی هستیم و فرصتی نمی یابیم. اگر خدا بخواهد و اراده فرماید هر آینه، به صرف رحمتی از سوی ما بر تو، آن را تفسیر کنیم و تفصیل دهیم؛ زیرا رحمت ما بر تو بسیار است.)

در این بیان مبارک به دو علی، یعنی علی محمد حضرت ربّ اعلی، و محمد علی حضرت قدّوس، اشاره دارند. در آیه قرآن تکذیب دو رسول اولیه توسط ناس را بیان کرده است و لذا سوّمین نفس مقدّس مبعوث گشت که به آن دو عزّت بخشید. مقصود از نفس ثالث جمال مبارک است.

مبالغه درباره مقام حضرت قدّوس

"همان گونه که مقام حقیقی حضرت باب در سال چهارم ظهور بر همه بایان مکشوف گشت، مقامات واقعی جناب قدّوس نیز به تدریج در آن سال بارز گشت. به هر حال، برخی از اصحاب و احباب در خصوص مقام آن جناب اغراق نموده و هنوز نیز می نمایند." (محمد حسینی، حضرت باب، ص 464) علیرغم مقام شامخی که حضرت قدّوس داشتند، ابداً نمی توان درباره مقام ایشان طریق مبالغه پیمود. زیرا به نصّ مبارک حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء مقام ایشان در ظلّ حضرت اعلی بوده است. جمال مبارک در لوحی می فرماید، "كَبِّرَ اللَّهُمَّ يَا لَهِيَ اِلَى مَظْهَرِ هُوَيْتِكَ وَ مَطْلَعِ اِحْدَيْتِكَ ... وَ مَشْرِقِ الْوَهَيْتِكَ النَّقْطَةَ الْاُولَى وَ الطَّلْعَةَ الْاَعْلَى ... وَ عَلِيٍّ اَوَّلِ مَنْ اَمِنَ بِهِ وَ بَايَاتِهِ ... وَ عَلِيٍّ اَخِرِ مَنْ نَزَلَ

إِلَيْهِ الَّذِي كَانَ وَفُودُهُ عَلَيْهِ كَوُفُودِهِ عَلَيْكَ وَظُهُورُهُ فِيهِ كظُهُورِكَ فِيهِ. إِلَّا أَنَّهُ اسْتَضَاءَ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِهِ
وَسَجَدَ لِدَاتِهِ وَأَقْرَبَ لِعِبُودِيَّةِ نَفْسِهِ... (تسبيح و تهليل، ص 75)

خود جناب قدّوس نیز هر گونه مقامی را از خود سلب فرمودند. در دعایی می‌فرمایند، "فَمَنْ أَسَارَ، يَا
الهِ، إِلَىٰ بِالآيَاتِ اللَّاهُوتِيَّةِ فَقَدْ أَشْرَكَ وَمَنْ عَرَّفَنِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَقَدْ أَحَدَ وَمَنْ زَعَمَ أَنِّي صَاحِبُ الْمَلِكِ
وَالْمَلَكُوتِ فَقَدْ أَجْحَدَ وَمَنْ وَصَفَنِي بِأَنِّي نَقْطَةُ الظُّهُورِ فَقَدْ أَضَلَّ وَمَنْ قَدَّ نَعَنَنِي بِأَنِّي سِرُّكَ فَهُوَ كَافِرٌ وَ
مَنْ قَالَ بِأَنِّي أَنَا اللَّهُ فَهُوَ الْمُشْرِكُ وَمَنْ قَالَ بِأَنِّي أَنَا الظُّهُورُ وَكُلُّ مَا فِي الْمَلِكِ نَفْسِ الْغِيُورِ فَهُوَ الْجَاهِلُ."
(اسرار الآثار خصوصی، ج 4، ص 483)

حضرت عبدالبهاء درباره ایشان فرمودند، "وَأَمَّا امْكَانُ حُصُولِ مَقَامِ أَنْبِيَاءٍ مِنْ أَجْلِ جَمِيعِ خَلْقٍ؛ إِنَّهُ مُمْكِنٌ
نَه. زَيْرًا خَلَقَ بِهِ مَرَاتِبَ اسْت. مَادُونَ ادْرَاكَ مَا فَوْقَ رَا نَمَائِدُ وَخَلَقَكُمْ اطْوَارًا. سَنَكُ خَارَا ياقوت حمراء
نَكَرْدَدُ وَخَزَفٌ وَصَدْفٌ لَوْ لَوْلَا لَانَشُودُ. حَضْرَتُ قَدُّوسٌ دَرِ ظِلِّ حَضْرَتِ اعْلَى بُوْدُنْدُ نَه مَسْتَقْلَلٌ. لَكِنْ
حَضْرَتِ عَيْسَى وَحَضْرَتِ رَسُولِ ذَاتِ مَسْتَقْلَلٌ." (مکاتیب عبدالبهاء، ج 8، ص 26)

علاوه بر بیانات فوق، شاید نقل این حکایت مشخص نماید که حضرت قدّوس علیرغم مقام شاخنی که
داشتند، در ظلّ حضرت اعلی بودند:

جناب نبیل زرنندی می‌گوید، "از حاجی ابوالحسن شیرازی که خود یکی از مسافران این کشتی بود
شنیدم که گفت من در مدت دو ماه مسافرت خود که با سایر حجاج در این کشتی از بوشهر تا جدّه
رسیدیم مشاهده می‌کردم که حضرت باب تمام ایام مستغرق در نزول آیات بودند که آن حضرت املا
می‌فرمود و جناب قدّوس می‌نوشتند و آن حضرت و جناب قدّوس با اطمینان کامل مشغول این کار
بودند. حتی در موقعی که کشتی به واسطه باد و طوفان دچار انقلاب دریا می‌شد و مسافران همه
مضطرب و نگران بودند ابداً تأثیری در بشاشت و مسرت آن دو وجود مبارک نمی‌نمود." (محمدعلی
فیضی، حضرت نقطه اولی، ص 136)

آثار جناب قدّوس

معروف‌ترین اثر جناب قدّوس که قبلاً هم به آن اشاره شد تفسیر صمد صمد است. حضرت ولی امرالله
در کتاب قرن بدیع، ص 164، می‌فرمایند، "تفسیر صمد صمد که معادل شش برابر قرآن است و قسمتی
از آن در همان قلعه تحت سخت‌ترین اوضاع و احوال از قلم معجز شیم آن مظهر ثبوت و استقامت صادر

گردیده... در صفحه 109 همان مأخذ آمده است، "چقدر شگفت‌انگیز است مراتب حکمت و وقار و متانت و اصطبار جناب قدّوس و روح اطمینان و استقامتی که به مجرد ورود در پیروان امرالله دمیدند و کردانی و لیاقتی که از خود به منصبه ظهور رسانیدند و شور و شعفی که از جانب آن جمع مشتاق در استماع بیانات ایشان در تفسیر مشهور صمد صمد که هنگام صبح و شام توسط آن حضرت با لحن ملیح تلاوت می‌گشت، ابراز می‌گردید؛ تفسیری که نبی از آن یعنی معادل سه برابر قرآن در ایام توقف ساری از قلم معجزشیمش صادر شده و اکنون با وجود حملات دشمن و مخاطرات بی‌شمار که آن وجود مقدّس و سایر اصحاب را محاصره نموده بود به اتمام رسید و برابر همان مقدار که از قبل مرقوم گردیده بود به آن اضافه شد."

البته، جناب محمدحسینی مرقوم داشته‌اند که، "تفسیر صادالصمد متأسفانه در دست نیست و آنچه مسلم است جناب قدّوس در اواخر ایام واقعه مازندران آن تفسیر عظیم را به منظور حفظ و بقا نزد ملا محمد حمزه شریعتمدار فرستاده است." (حضرت باب، ص 463) اما بیانی از حضرت عبدالبهاء در دست است که فرمودند، "حضرت قدّوس روحی له الفدا یک کتاب تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان کتاب تا نهایتش اینی انا الله است." (منتخباتی از مکاتیب، ج 4، ص 243) معلوم نیست که آیا حضرت عبدالبهاء اثر مزبور را در مازندران دیده‌اند یا این کلام به الهام الهی است.

باری، جناب محمدحسینی مرقوم داشته‌اند، "از جناب قدّوس خطبه شهادةالازیة و برخی از مرقومات دیگر موجود است." (حضرت باب، ص 463)

جناب فاضل مازندرانی مرقوم داشته‌اند، "و اما آثار قدّوسیه از خطب و دعوات و شئون تفسیریه بسیار بود که بیشتر را با خواهرش مریم به خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار فرستادند و غالباً در دست نیست و در آن میان خاتمی دیده شد که بر نگینش این آیه از قرآن "إِنَّ تَرَنِّ أُنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ وِلْدًا" [کهف، آیه 39] نقش یافت." (ظهورالحق، ج 3، ص 336 / مضمون آیه قرآن: اگر مرا کم‌مال‌تر و کم‌فرزندتر از خود می‌بینی.)

چند فقره از ادعیه که ایشان مرقوم داشته‌اند در جلد سوم ظهورالحق، ص 336 به بعد درج است.

منسوبین حضرت قدّوس

مادر جناب قدّوس، در دوران طفولیت ایشان، در گذشت و پدرشان با بانوی دیگری ازدواج کرد. در خصوص پدر جناب قدّوس، آقا محمدصالح، دو روایت وجود دارد. جناب فاضل مازندرانی معتقدند

که وفات پدر جناب قدّوس چند سال بعد از شهادت ایشان بوده است. ایشان می‌نویسند، "از اقربا و منتسبانش نخست پدر و زن پدرش بودند که فائز به ایمان نگشتند و سالیانی بعد از شهادت آن حضرت از این جهان در گذشتند." (ظهورالحق، ج 3، طبع آلمان، ص 332) اما نویسنده کشف‌الغطا (ص 227، پاورقی) گوید که "پدر حضرت قدّوس قبل از اظهار امر نقطه اولی، وقتی که قدّوس در مشهد در مدرسه میرزا جعفر مشغول تحصیل بودند فوت شده بود."

البته مقصود از مادرشان که در اینجا ذکر شده نامادری ایشان است که بسیار به ایشان محبت داشت و آرزوی دیدن ازدواج ایشان را داشت. در کشف‌الغطا، ص 227، آمده است، "چون والده ایشان چنانچه عادت زنان است در تزویج ایشان تعجیل می‌نمود و اذن می‌طلبید، چند مرتبه فرمودند عروسی من در میدان، در مجمع اهل مازندران، خواهد شد و به رمز و کنایه می‌فهمانیدند که لفظ عروسی استعاره و مجاز است از امر مهولی که در میدان برای ایشان واقع می‌شود."

خواهر تنی جناب قدّوس، مریم، بسیار به جناب قدّوس محبت داشت. جناب قدّوس نام او را تغییر داده مریم گذاشت و موقعی که به قلعه رفت وی را به خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار فرستاده تمامی کتب و آثار خود را به ودیعت به سپرد و حاجی حمایت و حفاظت کرد. ولی مریم پس از شهادت برادر چون شمع همی گداخت و حاجی پس از چندی با وی ازدواج کرد، ولی او سکون و قرار نیافته به جهان دیگر انتقال نمود. (ظهورالحق، ج 3، ص 332)

فرد دیگر، حیدر پسر زن پدر جناب قدّوس از همسر اولش بود. حیدر بسیار به جناب قدّوس علاقت بود و آن حضرت او را برادر خطاب می‌کردند. وقتی حضرت به قلعه رفتند، برای آن که محفوظ بماند او را نیز به منزل حاجی شریعتمدار فرستادند. ولی او بسیار بی‌تابی می‌کرد و اجازه یافت در منزل جناب قدّوس ساکن شود. وقتی مهدی قلی میرزا حاکم مازندران از این بی‌قرار او مطلع شد او را به میدان نبرد فرا خواند. حیدر سوار بر اسب جناب قدّوس وارد شد و حاکم دستور داد میرغضبان او را قطعه قطعه کنند. مادرش، با دلی پر سوز و گداز در پی فرزند شتافت و اجازه گرفت قطعات جسدش را جمع‌آوری و به بارفروش برگرداند؛ مردم از دفن جسد جلوگیری کردند و ناچار او را به خارج از شهر برد و در نیم فرسخی در محلی به نام آزادبُن به خاک سپرد. (ظهورالحق، همان)

فرد دیگر، برادر ابی آن حضرت به نام آقا محمدصادق مشهور به دایی محمدصادق بود که دو بار برای اقامت نزد برادر و نصرت اصحاب وارد قلعه شد و به امر ایشان برگشت که در خانه بماند. او در کمال

ایمان و ایقان و با قلب صاف سالها بعد از شهادت برادرش زندگی کرد و واقعات قلعه و احوال آن
حضرت و اصحاب را برای احباب حکایت می کرد. (همان)